

”

داستان کارخانه‌ی جمکو (شرکت صنایع ماشین‌های الکتریکی جوبین) که در یک بازه زمانی دیگر قادر به پرداخت حقوق کارکنانش نیست و یکی از مدیرانش با به‌جان خریدن مشکلات با مونتاژ الکتروموتورها شروع به احیای کارخانه می‌کند. در روز معارفه مدیرعامل جدید، یکی از کارکنان قدیمی شرکت پیشنهادی به مدیر می‌دهد و می‌گوید: «من جای شما باشم با چند موشک نقطه زن اینجا رو با خاک یکسان می‌کنم خاکش رو هم بار کامیون می‌کنم و می‌ریزم توی کویر

این مدیر برجسته است. او آن قدر مسیر تهران و مشهد و جوبین را رفت و آمد کرده بود که پاهایش آبله بسته بود. اما او به این فکر می‌کرد که این کارخانه می‌تواند آبروی ایران باشد. «زیرا بیشتر صنایع کشور وابسته به الکتروموتور هستند. از پتروشیمی و فولاد تا صنایع نظامی مثل اژدر و زیردریایی. حتی جایگاه سوخت. گلوگاه بیشتر کارخانه‌ها الکتروموتورشان است.» او به قراردادهایی می‌رسد که برای شرکت چندمیلیارد ضرر داشتند. او متوجه بده‌بستان‌هایی در زمان مدیریت قبلی می‌شود که مشکوک بودند و با واسطه‌گری، الکتروموتورهایی که از جمکو می‌خریدند را با قیمت هنگفتی به کارخانه‌های دیگر می‌فروختند. رستمی بالاخره با پیگیری‌های فراوان و تحویل الکتروموتورهای نیمه‌کاره می‌تواند جانی دوباره به رگ‌های خشک کارخانه بدهد و حقوق کارمندان را بعد از شش ماه دوندگی پرداخت کند.

می‌رود سراغ دستگاه‌های خراب که گوشه‌انبارها خاک می‌خوردند، بعد هم بچه‌های دست به‌آچار را جمع می‌کند و تازه متوجه می‌شوند برخی از این دستگاه‌ها چه کار بردی داشته‌اند و از آنها غافل مانده بودند. بعد از راه‌اندازی دستگاه‌ها به تمیزکاری محیط کارخانه می‌پردازند و از خانواده‌های کارگران و کارمندان برای درخت‌کاری کمک می‌گیرند.

مهندس رستمی دفتر بازگانی را در حالی که هیچ‌گونه امکاناتی

چند موشک نقطه‌زن اینجا رو با خاک یکسان می‌کنم خاکش رو هم بار کامیون می‌کنم و می‌ریزم توی کویر. این کارخونه درست بشو نیست.» او می‌گوید دانش را می‌خریدیم اما قدرت تولید آن را نداشتیم و بعد خودمان آستین بالا زدیم و شروع کردیم به ساختن الکتروموتورها. اما در این میان از مشکلاتشان با مدیرعامل کارخانه می‌گوید که حمایتشان نمی‌کرد و با تحصن و اعتراض توانستند فرد دیگری را مدیرعامل کنند؛ اما باز هم به درآمد مالی مناسبی نمی‌رسیدند.

مرد میدان

بالاخره بعد از گذشت مدت زمانی، مدیرعامل جوانی به نام محمد رستمی به کارخانه جمکو می‌آید. کارخانه‌ای با بدهی سنگین به بانک، با وضعیت اسف‌بار سیستم تهویه هوا و پرسنلی خسته و ناامید. او به هر دری می‌زند تا بتواند برای پرداخت بدهی‌های کارخانه از بانک‌ها و طلبکارها مهلت بگیرد. به قول خودشان «توی به‌میدون مین‌گیر کرده بودیم که هر آن ممکن بود منفجر بشه.» مانده بودند با کارخانه‌ای که شصت میلیارد تومان بدهی داشت!

از دیدگاه این مدیر کارآمد «مشکل بزرگ مثل یک «کوه» است که اگر فتحش کنی مشکلات کوچک‌تر مثل «تپه» می‌شوند و به آنها مسلط خواهی شد.» او با رسیدگی به وضع ظاهری محیط کار و وضع ظاهری کارکنان، برای آنها حس زنده شدن و دلگرمی و نشاط می‌آورد؛ اعتماد و اتکال به خداوند همراه تلاش و کار فراوان از خصوصیات

